

معمّر قذافی که بود و چگونه توانست قدرت را به دست بگیرد؟
لیبی، چهارمین کشور بزرگ آفریقا است و بیشتر ذخایر نفت قارع آفریقا هم در این کشور است،
انقدری که لیبی دهمین کشور نفت خیز کل دنیا است.
کشوری با وسعت بزرگ و جمعیت کم!
وسعت لیبی حتی یکم از ایران بزرگ تر است ولی جمعیت کل کشور لیبی اندازه تهران هم نیست!
لیبی حدود هفت و نیم میلیون نفر جمعیت دارد که 97 درصد از مردمش هم مسلمان های سنی مذهب هستند.
نکته دیگر اینکه لیبی شمال اروپا آفریقا است و بین لیبی،
کشورهای اروپایی مثل ایتالیا و یونان فقط یک دریای مدیترانه وجود دارد و این نزدیکی به اروپا،
موقعیت این کشور را استراتژیک تر می کند.

لیبی 2000 کیلومتر هم مرز دریایی دارد که اکثر جمعیت لیبی در این مناطق مرزی ساکن هستند،
چون 90 درصد خاک لیبی بیابان های بی آب و علف است و بهترین جا برای زندگی همین نوار ساحلی است.
تمام این ویژگی هایی که لیبی دارد باعث می شود که همیشه برای قدرت های بزرگ جذاب باشد.

تاریخ لیبی

تقریباً از 150 سال قبل از میلاد تا 450 سال بعد از میلاد، لیبی قسمتی از رم بود.
بعد از اینکه واندال ها به امپراتوری رم حمله کردند، حدود 200 سال لیبی دست آن ها بود.
واندال ها یکی از قبیله های ژرمن بودند که در صده 5 میلادی به امپراتوری رم حمله کردند.
در سال 642 بعد از میلاد، این اعراب بودند که از تصرف مصر،
همسایه کناری این کشور، لیبی را هم فتح کردند.

حمله مسلمان ها به لیبی در زمان خلافت عثمان اتفاق افتاد و نکته جالب اینکه،
در تاریخ ابن خلدون نوشته شده که در حمله مسلمان ها به لیبی،
امام حسن و امام حسین هم از سردارهای سپاه مسلمان ها بودند.
از آن زمان به بعد بود که دین اسلام شد دین اکثریت مطلق مردمان کشور لیبی!
قرن 16 با حمله عثمانی ها به لیبی، این کشور قسمتی از امپراتوری عثمانی شد.

بعد از انقلاب صنعتی، وقتی انگلیس، پرتغال، فرانسه و سایر کشورهای قدرتمند،
کشورهای ضعیف دیگر را مستعمره خودشان می کردند، ایتالیا هم که نزدیک به لیبی بود،
در سال 1911 یعنی کمی قبل از جنگ جهانی اول،
ایتالیا با عثمانی وارد جنگ شد و لیبی به تصرف ایتالیا درآمد.

در جنگ ایتالیا و عثمانی برای اولین بار از هواپیما استفاده شد. اولین حمله هوایی تاریخ در 1 نوامبر 1911 توسط ایتالیایی ها به مواضع عثمانی ها در لیبی اتفاق افتاد. پس لیبی 600 سال دست امپراتوری رم بود، حدود 200 سال دست وندال ها بود، بعد مسلمان ها لیبی را گرفتند، قرن 16دهم امپراتوری عثمانی لیبی را تصرف کرد، و در نهایت هم در سال 1911 لیبی دست ایتالیایی ها افتاد.

اختلافات میان مردم لیبی و ایتالیایی ها

مردم عرب زبان لیبی از همان اول مقابل ایتالیایی ها مقاومت نشان می دادند و حاضر به سازش با آن ها نمی شدند. قبل تر که لیبی جزء امپراتوری عثمانی بود، چون دین ترک های عثمانی هم اسلام بود، مردم خیلی باهاشون مشکلی نداشتند اما، مردم لیبی هیچ وقت نتوانستند با ایتالیایی های مسیحی کنار بیایند. از طرف دیگر هم حکمران های ایتالیایی از هیچ تلاشی، برای استثمار و اسارت مردم دریغ نمی کردند و هر اتفاقی را به شدت سرکوب می کردند. در جریان مبارزات مردم لیبی با دولت استعمارگر ایتالیایی که کشورشان را گرفته بود، معروف ترین چهره، پیرمرد مهربانی بود به نام عمر مختار! ما ایرانی ها به خصوص قدیمی تر ها عمر مختار را به خاطر فیلمی با همین عنوان به خوبی می شناسیم، فیلمی که بارها و بارها از تلویزیون پخش شده بود.

داستان عمر مختار چه بود؟

شیر صحرا یا عمر مختار معلم بازنشسته و پیرمرد شجاع و مبارزی بود، که علیه ایتالیایی ها مبارزه می کرد و جنگ های پارتیزانی راه انداخته بود. آن زمان مردم لیبی به صورت قبیله ای و در چادر زندگی می کردند و عمر مختار هم، رئیس قبیله خودشان بود ولی قبایل دیگر هم او را قبول داشتند و از او حرف شنوی داشتند و به او می گفتند سیدی عمر!

خواستہ سیدی عمر چه بود؟ خروج نظامی های ایتالیایی از خاک لیبی! گروه عمر مختار در جریان جنگ ها با توجه به اینکه به صحرا و زندگی بادیه نشینی کاملا آشنا بودند،

هر وقت گروهی از نظامی های ایتالیایی را گیر می آوردند، بهشان حمله می کردند و تا بقیه نظامی ها بخواهند به کمکشان بیایند، آن ها با اسب هایشان فرار می کردند.

صحرا هم انقدر وسیع بود که اصلا نمی شد به راحتی جای عمر مختار را پیدا کرد. در جنگ های رو در رو هم شجاعت سربازهای عمر مختار واقعا عجیب و تاریخی بود. آن ها پشت سنگرهایشان با تفنگ می نشستند و خودشان پاهای خودشان را می بستند، تا وقتی که دشمن نزدیک می شود از ترس فرار نکنند و تا لحظه آخر مبارزه کنند!

ایتالیایی ها تعداد زیادی از کشته شده های لیبی را با پاهای بسته شده پیدا می کردند. ماجراهای مقاومت های عمر مختار انقدر معروف شده بود و برای ایتالیایی ها دردسرساز شده بود که موسیلمینی، دیکتاتور فاشیست ایتالیایی مجبور شد صدها سرباز و تجهیزات به روز نظامی را، به لیبی بفرستند تا هرچور شده پیرمرد را دستگیر کنند که موفق هم شدند.

دستگیری عمر مختار توسط ایتالیایی ها

ایتالیایی ها با صلاح های شیمیایی، توپ و تانک و ارتشی که آماده کرده بودند، توانستند عمر مختار را دستگیر کنند. در یک حمله سنگینی که ایتالیایی ها کرده بودند، موقع عقب نشینی، عمر مختار از اسب افتاد پایین و ایتالیایی ها دستگیرش کردند، و تنها 5 روز بعد از دستگیری همزمان با نهمین سالگرد دولت فاشیستی موسیلمینی، در شهر بن قاضی جلوی چشم مردم پیرمرد 73 ساله را دار زدند.

عمر مختار از سال 1911 تا سال 1931 به مدت 20 سال با استعمارگران ایتالیایی جنگید و در نهایت به دار آویخته شد. با مرگ عمر مختار اعتراض ها هم تمام شد و اگر جنگ جهانی دوم نبود، شاید ایتالیایی ها به این زودی لیبی را ترک نمی کردند.

تاثیر جنگ جهانی دوم بر لیبی

بعد از جنگ جهانی دوم و شکست ایتالیا، لیبی دست برنده های جنگ یعنی انگلیس، آمریکا و فرانسه افتاد. آن ها هم عین گوشت قربانی لیبی را سه قسمت کردند و هر قسمت را یکی از آن ها برداشت.

ولی جنگ جهانی دوم حتی برای برنده هایش هم انقدر خسارت به بار آورده بود، که دیگر کنترل کشوری مثل لیبی در اولویت هایشان نبود.

پس قرار شد به شرط حضور نظامی انگلیس شخصی به نام محمد ادریس السنوسی، که به او ملک ادریس می گفتند، پادشاه لیبی شود و کشور را خود لیبیایی ها اداره کنند. (تا این زمان هنوز در لیبی نفت کشف نشده بود، وگرنه این دولت های استعمارگر هیچ کدام دست از لیبی نمی کشیدند.)

ملک ادریس از طایفه سنوسی ها بود. این طایفه هم یکی از طوایف لیبی بودند که بزرگانشان مورد احترام تمام مردم لیبی بودند. ملک ادریس نتیجه ازدواج پنجم پدرش بود، خودش هم 5 بار ازدواج کرده ولی هرچقدر تلاش کرد نتوانست، فرزند پسری داشته باشد و بزرگش کند و عملاً جانشینی نداشت.

سال 1949 که به پادشاهی رسید شروع به تدوین قانون اساسی برای کشوری کرد، که تا به حال قانون اساسی نداشت و دو سال بعد قانون اساسی را تصویب کرد. کمی بعد هم کنگره ملی لیبی ملک ادریس اول را رسماً و قانونی به عنوان شاه اول لیبی، انتخاب کرد و دولت لیبی دولتی متحد به نام پادشاهی لیبی نام گذاری شد.

کودتا لیبیایی ها علیه پادشاهشان

این اولین دولتی بود که بعد از صدها سال مستقیم به دست یک لیبیایی اداره می شد. ملک ادریس پادشاهی بود که تقریباً از او خوب می گفتند. اهل بگیر و ببند و اعدام نبود، برای کشور قانون اساسی و دولت تصویب کرد، سعی کرد سطح سواد مردم لیبی را که خیلی پایین و در حد صفر بود را بالا ببرد و شانس که آورد، تقریباً 10 سال بعد از پادشاهی اش در لیبی نفت پیدا شد، و اقتصاد لیبی را متحول کرد و البته که همه ما می دانیم که نفت با خودش چه بدبختیایی را هم می آورد!

با پیدا شدن نفت، تعداد پایگاه های نظامی آمریکا در لیبی هم زیاد شد، و کشورهای اروپایی دیگر هم برای نزدیکی به لیبی با هم مسابقه گذاشته بودند! همین موضوع سوژه اولین اعتراضات مخالفان حضور استعمار در لیبی شد، به خصوص اینکه از پایگاه های کشورهای خارجی به خصوص آمریکا، در جنگ اعراب و اسرائیل، به نفع اسرائیل استفاده می شد.

یعنی در یک کشور عربی، پایگاه نظامی آمریکا بر علیه کشورهای دیگر عربی فعالیت می کند، و این موضوع به شدت موجب ناراحتی مردم لیبی شده بود. مردمی که با توجه به فرهنگ حاکم کشور، گرسنگی و بدبختی را می توانستند تحمل کنند، اما حمایت از آمریکا و اسرائیل را در مقابله با مسلمان های عرب دیگر اصلا نمی توانستند تحمل کنند.

برای همین هم صدای اعتراضشان بلند شده بود. ملک ادريس هم خیلی اهل سرکوب نبود، پسری هم نداشت که جانشینش شود و قرار بود برادرزاده اش جانشینش شود که او هم این کاره نبود! برای همین وقتی در سال 1969 ملک ادريس برای معالجات پزشکی به ترکیه رفت، در غیاب او گروهی از افسران ارتش لیبی تصمیم گرفتند، بر علیه پادشاه کودتا کنند و پادشاهی را از او بگیرند و عین آب خوردن کودتا کردند.

بی دردسرترین کودتا در طول تاریخ؛

یکی از راحت ترین و بی دردسر ترین کودتاهای تاریخ بدون ریختن یک قطره خون همین کودتا بود. وقتی خبر و تصاویر این کودتا در تلویزیون های کشورهای مختلف دنیا پخش می شد، همه می دیدند و می شنیدند که جوانی که فقط 27 سالش بود، رهبری این کودتا را به عهده گرفته است. کسی که در عرصه سیاست اسمش را تا به حال کسی نشنیده، ولی او توانسته بود پادشاه یک کشور را سرنگون کند و رهبری کشور را به عهده بگیرد. رئیس گروه افسران کودتاگر کسی نبود جز جناب سرهنگ معمر قذافی!

دوران کودکی معمر قذافی

قذافی در خانواده بادیه نشین فقیری در یکی از روستاهای نزدیک شهر سرت به دنیا آمد. پدرش، شتر و بز پرورش می داد و خانواده ای به شدت مذهبی داشت. او تنها پسر خانواده بود که زنده مانده بود، بقیه پسرها در بچگی مرده بودند و قذافی به همراه سه خواهر دیگر و مادر پدرش، به سبک اعراب بادیه نشین در چادر زندگی می کردند و احتمال زیاد همین تربیت بچگی اش بود، که روی او تاثیر گذاشته بود و حتی وقتی رهبر لیبی شد، ترجیح می داد به جای شهر و خانه، در صحرا و چادر زندگی کند.

تحصیلات اولیه معمر قذافی شبیه بچه های دیگر، صرفاً تلاوت قرآن بود. آن زمان، بچه های صحرا در مکتب های قرآن شرکت می کردند، و اولین چیزی که یاد می گرفتند، قرآن خواندن بود. معمر برای اینکه بخواهد درسش را ادامه بدهد، چون روستایشان مدرسه نداشت، باید به شهر می رفت.

علی رغم اینکه شهر رفتن و درس خواندن در مدرسه برای خانواده خرج داشت، ولی پدر معمر تنها پسرش را به مدرسه فرستاد تا برای خودش کسی شود. در مدرسه چون از روستا آمده بود و خیلی چیزها را ندیده بود، هم کلاسی هایش مسخره اش می کردند ولی کم کم که با حال و هوای شهر آشنا شد، در مدرسه دوست های زیادی پیدا کرد که بعضی از این دوست ها، بعدها در لیبی پست های رده بالا دولتی گرفتند.

دوران جوانی و نوجوانی معمر قذافی

در این دوران دو اتفاق در جهت گیری فکری او نقش بسیار مهمی داشت. اتفاق اول جنگ اعراب با اسرائیل و حوادث بعد از آن بود. تا آن زمان، اعراب دو بار با اسرائیلی ها جنگیده بودند و هر دو بار هم شکست خورده بودند. معمر قذافی هم که یک جوان عرب متعصب بود، با توجه به این اتفاقات به شدت از اسرائیل متنفر بود.

موضوع دوم، به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر در مصر بود، که توانسته بود جلوی اسرائیل بایستند و کانال سوئز را ملی کند. تازه عبدالناصر طرح تشکیل جمهوری متحده عربی را هم داده بود. او می خواست تمام کشورهای عربی باهم یکی شوند و قدرت را در منطقه به دست بگیرند.

خلاصه اینکه قذافی جوان به شدت به جمال عبدالناصر علاقه داشت و او را الگوی زندگی اش قرار داده بود. یکسال بعد از به قدرت رسیدن قذافی، وقتی جمال عبدالناصر مرد، قذافی که به عنوان رهبر لیبی در مراسم شرکت کرده بود، دوبار غش کرد!

دوران دبیرستان معمر قذافی

قذافی در این دوران در تشکل های سیاسی شرکت می کرد، پستریهای ضد سلطنت چاپ می کرد، حتی یکبار با دوستانش به هتلی که در آن مشروبات الکلی سرو می کردند، حمله کرد و شیشه هایش را شکست، البته پلیس هم دستگیرشان کرد و چندروزی هم بازداشت بودند.

کمی بعد با چندتا از دوستانش که خط فکری مشترک داشتند، به دانشگاه آکادمی نظامی سلطنتی رفتند و آنجا تعلیمات نظامی دیدند. آن زمان نیروهای مسلح لیبی توسط افسرهای انگلیسی آموزش داده می شدند، و در آکادمی هم انگلیسی صحبت می کردند و این ها اصلا خوش آیند قذافی نبود.

معمّر قذافی که از حضور نیروهای خارجی در کشورش شاکی بود، هرچو بود این دوره را تحمل کرد و دوره آکادمیک را پشت سر گذاشت. بعد از پایان دوره، قذافی با گروهی از دوستان وفادارش، در سال 1964 یعنی 5 سال قبل از کودتا، کمیته مرکزی جنبش افسران آزاد را تاسیس کرد. آنجا با همکاریهایش جلسه می گذاشت و فعالیت سیاسی می کرد.

سرویس های سیاسی دولت هم با وجود مطلع شدن از موضوع کاری به کارش نداشتند که دو دلیل داشت؛ یکی اینکه آن زمان کسی قذافی را نمی شناخت و یک افسر جزء بود و تهدیدی برای حکومت نبود، دوم اینکه اصلا حکومت اهل بگیر و ببند نبود و ساختار اطلاعاتی منظمی نداشت.

او بعد از فارغ التحصیلی در ارتش، افسر ارتباطات شد، و بعد هم برای گذراندن دوره های تکمیلی یکسال به انگلیس رفت و آنجا دوره دید. در انگلیس خیلی سعی می کرد که نشان دهد، از هویت خودش فرار نمی کند و با لباس سنتی اعراب رفت و آمد می کرد. کاری که معمولاً دانشجویهای آن زمان انجام نمی دادند، برای همین هم قذافی بین معلم ها شناخته شده بود.

چگونه معمّر قذافی به قدرت رسید؟

وقتی قذافی به عنوان افسر عالی رتبه به لیبی برگشت، زمان بازگشتش، مصادف شده بود با اوج نارضایتی های مردم از سیستم پادشاهی شان که این نارضایتی ها، چندتا دلیل داشت که مهم ترینشان همانطور که قبلاً اشاره کردیم،

حمایت لیبی از اسرائیل در جنگ با اعراب بود و مردم عرب لیبی می گفتند:
"ما باید در کنار اعراب با اسرائیل بجنگیم نه اینکه به نفع اسرائیل کار کنیم".

دلیل بعدی فساد گسترده دولتی ها به خصوص در وزارت نفت بود،
که درآمد بسیار زیاد نفتی لیبی را دولتی ها بین خودشان تقسیم می کردند و فساد و رشوه بین شان بیداد کرده بود.
برای همین هم شورش های محلی در برخی جاها شروع شده بود.
کارگرهای پایانه های نفتی اعتصاب کرده بودند و اوضاع کشور خوب نبود.

سرویس های دفاعی و اطلاعاتی هم که ضعیف بودند و زمینه برای تغییر در لیبی کاملا فراهم بود.
برای همین وقتی ملک ادريس برای درمان به ترکیه رفته بود،
البته بعضی ها معتقدند برای خوش گذرانی به ترکیه رفته بود
جمعی از افسران ارتش به رهبری قذافی کودتا کردند.

آن ها فرودگاه ها، انبارهای پلیس، ایستگاه های رادیویی و دفاتر دولتی را در پایتخت لیبی،
و شهرهای بزرگ دیگر اشغال کردند و قذافی شخصا کنترل پادگانی در بن قاضی را به دست گرفت،
و به همین راحتی، قذافی کنترل یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا را به دست گرفت.

معمّر قذافی بلافاصله بعد از کودتا، نظام پادشاهی سلطنتی را کنار گذاشت،
و جمهوری عربی لیبی را بنیان گذاری کرد و از طریق رادیو خطاب به مردم گفت:
" رژیم مرتجع و فاسد که بوی تعفنش همه جا را گرفته بود،
به آخر راهش رسیده و ملک ادريس دیگر پادشاه لیبی نیست".

سرنوشت ملک ادريس چه شد؟

ملک ادريس 71 ساله وقتی فهمید کودتا شده است به یونان و از آنجا به مصر رفت.
در حالی که غیابا در دادگاه خلق لیبی محاکمه شده بود و به مرگ محکوم شده بود،
ولی 22 سال بعد از کودتا هم زنده بود و زندگی کرد،
تا در سن 94 سالگی در قصر خودش مرد و در عربستان به خاک سپرده شد.
قذافی از همان روز اول کودتا،
خیلی اصرار داشت که اسم کودتایش را انقلاب بگذارد در صورتی که هیچ انقلابی در کار نبود.

با توجه به اصرار قذافی به وقوع انقلاب این کودتا اول انقلاب سفید نام گذاری شد،
و بعدا به انقلاب 1 سپتامبر و انقلاب سبز هم تغییر نام داد.

رنگ سبز، رنگ مورد علاقه قذافی بود که بعدها کتابی هم به همین عنوان منتشر کرد، که به گفته خودش بشر می تواند در این کتاب جواب تمام سوالات خودش را پیدا کند.

در ماجرای کودتای سرهنگ قذافی، اینکه یک جوان 27 ساله چطور می توانسته، به این راحتی کودتا کند و قدرت را در کشور در دست بگیرد، سوالی است که هیچ کس جواب دقیق و درستش را نمی داند. این نکته را هم اضافه کنیم که درجه نظامی قذافی، ستوان بود و چند وقت بعد که کودتا شد، خودش به خودش درجه سرهنگی داد.

10 سال اول رهبری جناب سرهنگ

معمّر قذافی سال 1969، کمی قبل از کودتا با همسر اولش، فاتح النوری ازدواج می کند. همسرش، دختر یکی از ژنرال های پر نفوذ شاه ادريس بود. حاصل این ازدواج یک پسر بود به نام محمد، رابطه دو طرف در این ازدواج اصلا خوب نبود، برای همین یکسال بعد از هم جدا شدند.

ازدواج دوم معمّر قذافی، بلافاصله بعد از جدایی از همسر اولش بود. همسر دوم قذافی، صفیه فرکاش تا آخر عمر قذافی کنارش ماند. جریان آشنایی شان اینگونه بود که همان موقع ها که قذافی داشت قدرت را در لیبی به دست می گرفت، آپاندیسش اود می کند و به بیمارستان می رود. در بیمارستان چشمش به صفیه که پرستار بود، می افتد و عاشقش می شود و بلافاصله هم با او ازدواج می کند.

حاصل ازدواج دوم هم 6 پسر و 1 دختر شد.

این زوج دوتا فرزندخوانده هم داشتند.

یک دختر به نام حنا که قذافی خیلی دوستش داشت و یک پسر به نام میلاد، که در داستان زندگی قذافی اسمش خیلی کمرنگ هست.

چندسال اول کودتا، اتفاقات خوبی در لیبی افتاد.

معمّر قذافی پایگاه های نظامی کشورهای اروپایی را از لیبی جمع کرد و بعدش هم با توجه به اینکه، درآمد اصلی کشورش به فروش نفت بستگی داشت، صنعت نفت را ملی کرد و قیمت آن را افزایش داد.

کشورهای اوپک هم همین کار را کردند و این موضوع منجر به افزایش قیمت جهانی نفت خام شد، و در نتیجه درآمد کشور لیبی هم افزایش چندبرابری داشت. در زمان پادشاهی ملک ادريس، کشورهای اروپایی، نفت لیبی را به ارزان ترین قیمت می خریدند. اما حالا که قذافی آمده بود این خبرها نبود.

روزهای خوب لیبی با حضور معمر قذافی

این اتفاقات در حالی رخ می داد که نفت، به خصوص نفت لیبی برای اروپایی ها بسیار باارزش بود و هست. چرا؟ با توجه به فاصله نزدیک لیبی و اروپا استفاده از نفت لیبی برای اروپایی ها، خیلی راحت هست و حمل و نقلش هم ارزان و بی دردسر است.

از طرف دیگر هم این حجم نفت برای جمعیت کم لیبی یک گنج واقعی بود،

که قذافی در سال های اول از آن برای مردم و کشورش استفاده می کرد. با افزایش درآمد کشور، استاندارد زندگی لیبیایی ها در 10 سال اول دولت قذافی، خیلی بهتر شد و درآمد سالانه مردم لیبی از بعضی کشورهای اروپایی هم بیشتر شد.

معمر قذافی با تصویب قانون هایی هم حداقل دستمزدها را دو برابر کرد و هم حقوق زن ها و مردها را برابر کرد. مراکز بهداشت و بیمارستان ساخت، ارتش را تقویت کرد و تحصیلات را در سطح دانشگاه رایگان کرد. در جامعه متعصب و به شدت مذهبی آن زمان، مردها معمولاً چندتایی همسر داشتند و دخترها کمی بعد از سن بلوغ ازدواج می کردند.

معمر قذافی تشکیلاتی درست کرد به نام تشکیلات زنان انقلابی و بعد از آن، ازدواج زن های زیر 16 سال را جرم اعلام کرد و شرط ازدواج مجدد هم شد رضایت کتبی همسر قبلی! در کنار این ها، فرصت های آموزشی و شغلی مناسبی هم برای زن ها ایجاد کرد. در خصوص قوانین کشور، قذافی قوانین ساخته بشر را غیر طبیعی و استبدادی اعلام کرد و گفت: قانون فقط قانون خدا! خدا هم که در قرآن و اسلام همه چیز را گفته است. پس او سعی کرد با برداشتی که خودش از اسلام داشت، قوانین شرعی و دینی را جایگزین قوانین قبلی کند.

لیبی، دشمن شماره یک اسرائیل

برای همین مصرف الکل ممنوع شد، کلپ های شبانه و کلیساهای مسیحی تعطیل شدند، اکثر یهودی های لیبی از کشور اخراج شدند، شنا کردن زن ها ممنوع شد و زبان عربی به عنوان تنها زبان مجاز در ارتباطات رسمی و علائم راه ها اعلام شد. در خصوص سیاست خارجی هم، موضع قذافی کاملا روشن و بی پروا بود. لیبی که تا چندسال قبل، شاید تنها کشور متحد آمریکا و اسرائیل بود، الان دشمن شماره یک اسرائیل شده بود و کشورهای دیگر عربی را به جنگ مداوم با اسرائیل دعوت می کرد.

خودش هم از شبه نظامیان ضد اسرائیل در لبنان و فلسطین، حمایت های مادی و معنوی زیادی می کرد. در جریان گروگانگیری و المپیک مونبخ سال 72 تنفر قذافی از اسرائیل کاملا روشن و واضح نشان داده شد. در این جریان، یک گروه 8 نفره فلسطینی به عنوان گروه سپتامبر سیاه، به دهکده محل بازی های ورزشکاران المپیک حمله می کنند، و ورزشکاران اسرائیلی را گروگان می گیرند و خواستار آزادی 234 زندانی فلسطینی می شوند.

جالب اینجاست که مسئولین المپیک، قبل از شروع بازی ها از یک روانشناس جنایی آلمانی، خواسته بودند که برای کمک به برنامه ریزی امنیتی، تمام سناریوهای ممکن تروریستی را طراحی کند و او هم 26 سناریو ممکن را طراحی کرده بود، و سناریو شماره 21 دقیقا حمله فلسطینی ها به ساختمان ورزشکاران اسرائیلی، آدم کشی، گروگان گیری، درخواست آزادی زندانیان از اسرائیل و درخواست هواپیما، برای رفتن از آلمان بود که آن را پیش بینی کرده بود.

دقیقا همان اتفاقات افتاد اما مسئولان نه برای پیش گیری از سناریو 21 و نه سناریوهای دیگر، هیچ فکری نکردند چون آن ها دوست نداشتند فضای المپیک را امنیتی کنند، به خصوص اینکه المپیک قبلی که در آلمان برگزار شده بود، در زمان هیتلر بود و حالا می خواستند به دنیا نشان بدهند که چهره آلمان دیگر نظامی نیست.

عملیات معروف "خشم خدا" آغاز شد

در هر صورت در جریان این گروگانگیری، 11 ورزشکار اسرائیلی و 1 افسر آلمانی کشته شدند. از آن طرف هم سه نفر از گروگان گیرها دستگیر شدند و 5 نفرشان کشته شدند. با وجود اینکه تمام تروریست های کشته شده فلسطینی بودند،

اما با هماهنگی قبلی جنازه هایشان به لیبی تحویل داده شد،
و آنجا با تشریفات کامل نظامی مثل قهرمان ها به خاک سپرده شدند.

آن سه تروریستی هم که زنده مانده بودند، در یکی از زندان های مونیخ برای محاکمه نگهداری می شدند،
اما فقط یکماه بعد، یک هواپیما مسافربری شرکت لوفت هانزا دزدیده شد،
و ربایندگان هواپیما، خواهان آزادی این تروریست ها شدند.
آلمان هم سریع آن ها را به لیبی تحویل داد و در لیبی مثل قهرمان از آن ها استقبال کردند.

بله جناب سرهنگ تمام قد مقابل دولت های غربی و اسرائیل ایستاده بود،
و از نشان دادن این خصومت هیچ ابایی نداشت.

اما اسرائیل چه کرد؟

اسرائیل از اول ماجرای گروگان گیری حتی حاضر نشد با گروگان گیرها مذاکره کند،
و بعد که ورزشکارانش کشته شدند و دو نفر از تروریست ها هم به لیبی برگشتند،
اسرائیل، عملیات معروف خشم خدا را استارت زد!

یک تیم بزرگ تروریستی با تجهیزات کامل و اختیارات تام،
وظیفه داشت تمام افراد مرتبط با سپتامبر سیاه را هر جای دنیا که هستند،
ترور کنند و با انواع و اقسام روش های مختلف هم این عملیات تروریستی را انجام دادند.

"فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم!"

لیستی درست کردند از تمام افرادی که احتمال می دادند با این گروه کار کرده باشند،
و به ترتیب چند نفر را در ماشینشان بمب گذاری کردند و کشتند،
چند نفر دیگر از افراد لیست را که از ترسشان به کشورهای دیگر فرار کرده بودند،
و در هتل زندگی می کردند زیر تختشان بمب گذاشتند و کشتند،
چند نفر را در خیابان، داخل خانه یا رستوران،
یا حتی چند نفر را در یک عملیات سخت، سیگنال انفجار را از طریق کابل تلفن ارسال کردند.

موساد برای اینکه ثابت کند خودش از همه تروریست تر هست،
برای خانواده کسی که قرار بود ترورش کنند،

دسته گل با کارت تسلیت می فرستاد که در کارت نوشته شده بود: "فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم"
همزمان که خانواده گل و کارت را دریافت می کردند، عزیزشان داشت ترور می شد.

موساد خیلی از افراد را توانسته بود ترور کند، اما مغز متفکر گروه را چهار بار سعی کرد ترور کند و هربار او زرنگ تر بود و توانست فرار کند. شخصی به نام سلامه که حتی یکبار موفق شده بود یک گارسون را جای خودش جا بزند و خودش فرار کند.

چهاربار عملیات ناموفق خیلی برای موساد گران تمام شده بود به خصوص که خبردار شده بودند، سلامه به لبنان رفته و تحت تدابیر شدید امنیتی در حال محافظت است، و دیگر ممکن است هیچ وقت دستشان به او نرسد. ولی موساد دست بردار نبود.

یک عملیات تروریستی مخصوص ترور سلامه به نام عملیات بهار جوانان، را برنامه ریزی کرد و سلامه را در خاک لبنان با وجود تمام تدابیر امنیتی ترور کرد. عملیات ترور سلامه یکی از پیچیده ترین ترورهایی بوده که تا به حال موساد انجام داده است.

برخورد شدید معمر قذافی با مخالفانش

قذافی از همان روز اول تکلیفش را با مطبوعات مشخص کرد. تمام مطبوعات را بست و فقط 4 تا از آن ها باز بودند که خبری جز قذافی و خدماتش چاپ نمی کردند. همین کار را با اتحادیه های کارگری هم کرد. تمام اتحادیه های کارگری تعطیل شد و هر نوع تظاهراتی از جانب آن ها ممنوع اعلام شد.

در خصوص مقابله با مخالف ها، به شدیدترین شکل ممکن برخورد کرد. او از طرفدارهایش در دانشگاه ها خواست تا شورای دانشجویی انقلابی ایجاد کنند، که وظیفه این شورا، اجرای فرامین معمر قذافی در دانشگاه ها و همچنین شناسایی مخالف ها بود. این تصمیم قذافی موجب اعتراض دانشجویها شد و تظاهرات دانشجویان ضد قذافی، در دانشگاه های ترابلس و بن قاضی شروع شد.

البته اعتراضاتی که در نطفه خفه شد چون پاسخ سرهنگ به این اعتراضات زندان و اعدام بود. اعدام در ملا عام فقط به خاطر مخالفت با اندیشه های سرهنگ! در چندین مورد دانشجویها در دانشگاه و یا در ورزشگاه ها مقابل چشم جمعیت اعدام می شدند. تازه بچه ها را جمع می کردند تا این اعدام ها را ببینند تا از بچگی برایشان درس عبرت شود.

در یکی از معروف ترین این اعدام ها، در یکی از استادیوم های سرپوشیده بسکتبال، وقتی که صندلی را از زیر پای یک دانشجو کشیدند، طناب دار که خوب سرجایش قرار نگرفته بود،

باعث شد دانشجوی در هوا به حالت خفگی معلق بماند.
پیهو از میان جمعیت یکی از خانم های طرفدار قذافی دوید و جلو آمد،
و پاهای دانشجوی را کشید تا از کشته شدنش مطمئن شود.

معمّر قذافی سازمان اطلاعات خودش را تاسیس کرد

اسم این خانم جوان و سنگدل، هدی بن عامر بود که بعد از این اتفاق،
خیلی هم مشهور شد و پست های رده بالا دولتی هم گرفت و حتی دو دوره هم شهردار بن قاضی شد.
شایعه ای هم شده بود که حنا، دخترخوانده قذافی،
نتیجه ارتباط قذافی با ایشان هست که البته کسی نمی تواند این موضوع را صد در صد تایید کند و یا بگوید صد در صد
[دروغ](#) است.

بعد از این کشتارها سازمان عفو بین الملل،
برای اولین بار لیبی را محکوم به کشتار و اعدام مخالف های سیاسی کرد.
هرچند که این محکومیت ها ذره ای تاثیرگذار نبود و قذافی سال های سال همین برخورد را با مخالفانش داشت.

تقریباً 6 سال بعد از کودتا،
معمّر قذافی تصمیم گرفت ارتش را پاکسازی کند و برای همین سازمان مخفی امنیت انقلاب یا راحت تر بگوییم،
سازمان اطلاعات خودش را تاسیس کرد و حدود 200 افسر ارشد را دستگیر کرد،
و سعی کرد ارتشی ها را همیشه مشغول نگه دارد و به بهانه های مختلف،
نیرو می فرستاد به کشورهای متحد آفریقایی اش تا به دیکتاتورهایی مثل عیدی امین کمک کنند.

عیدی امین، دیکتاتور اوگاندا بود که با کودتا به قدرت رسیده بود و دشمن اسرائیل بود.
او 6 همسر و حدود 50 بچه داشت و در دیکتاتوری برای خودش سمبلی بود.
او صدها زندانی را در زندان های کوچک و تنگ حبس کرده بود،
عضی از زندانی ها را در استخرهایی می انداخت که سیم لخت 500 ولت در آن ها انداخته بود،
و بعد اجساد کشته شده ها را به خورد سوسمارهایش می داد.

عیدی امین حدود 000/500 اوگاندایی را کشته است!

برآورد شده که او حدود 500 هزار اوگاندایی را کشته باشد. وقتی عیدی امین درگیر جنگ بود و داشت قدرتش را از دست می داد، قذافی 2500 سرباز لیبیایی را برای کمک به او فرستاد ولی این کمک قذافی هم کارساز نبود، و بعد از اینکه 400 سرباز لیبیایی کشته شدند، عیدی امین با مخزنی از طلا و جواهر از کشورش فرار کرد.

البته معمر قذافی بعد از اتحاد خودش با عیدی امین پشیمان شد و از او برای فاشیست و خودنما انتقاد کرد. در مراوداتی که قذافی با کشورهای آفریقایی داشت، با پولی که در اختیارش بود، موفق شده بود لشکری از سربازهای آفریقایی کشورهای دیگر درست کند، و اسم لشکرش را هم گردان های قذافی گذاشت.

آن ها سربازهایی بودند که قذافی آن ها را خریده بود و هر دستوری که او می داد، بدون چون و چرا اجرا می کردند. قذافی هم می توانست همیشه روی آن ها حساب کند.

ارتباط معمر قذافی با کشورهای عربی

قذافی سعی کرد رابطه اش با کشورهای عربی را بهتر کند و خیلی تلاش کرد که، بتواند خودش را جانشین جمال عبدالناصر کند. یعنی کسی که رهبرهای تمام کشورهای عربی هم دوستش داشته باشند، و هم به عنوان رهبر قبولش داشته باشند. او خیلی تلاش کرد که بتواند جمهوری متحده عربی را، شامل کشورهای عربی منطقه ایجاد کند و خودش هم رهبری آن را بر عهده بگیرد.

اتفاقی که هیچ وقت رخ نداد و هرچه دوره حکومت قذافی بیشتر می شد، کشورهای عربی رابطه شان با لیبی سردتر و سردتر می شد. بعد از اینکه جمال عبدالناصر مرد، رابطه قذافی با جانشینش یعنی انورسادات به شدت تیره و تار شد. چون انورسادات اولین رهبر یک کشور عربی بود، که اسرائیل و به رسمیت شناخت و دنبال صلح با اسرائیل بود.

معمر قذافی می گفت: "انور سادات مغرش درست کار نمی کند". حتی شایعه شده بود که برای قتل سادات،

۵میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود و در نهایت هم گروه جهاد اسلامی مصر انورسادات را ترور کرد. از این گروه جهاد اسلامی مصر اصلا نباید به سادگی گذشت.

دو نفر از اصلی ترین کسانی که در ترور انورسادات دست داشتند را احتمالا خیلی از ماها می شناسیم؛ یکی از آن ها آقای خالد استانبولی است که یکی از خیابان های تهران به نام ایشان است. آقای خالد استانبولی بعد از اینکه این ترور و انجام داد دستگیر و اعدام می شود.

ایمن الظواهری کسی که مسیر زندگی همه ما را تغییر داد

اما نفر دوم خیلی مهم تر است و اغراق نکردیم اگر بگوییم،

که او کسی است که مسیر زندگی همه مردم دنیا را تغییر داد؛

دکتر ایمن الظواهری،

مغز متفکر گروه القاعده و طراح حملات 11 سپتامبر به برج های دوقلو آمریکا!

ایمن الظواهری در جریان ترور انورسادات دستگیر شد،

به زندان رفت و کمی بعد به راحتی از زندان درآمد،

رفت کنار اسامه بن لادن، گروه القاعده را تشکیل داد و بعد از مرگ بن لادن،

او سال ها رهبر گروه القاعده بود.

پاکستان چندوقت پیش اعلام کرد که الظواهری در حمله هوایی آمریکایی ها،

کشته شده که البته خبر صددرصد هم تایید نشد.

این در حالی است که آمریکا 25 میلیون دلار جایزه نقدی برای اطلاعاتی،

که به دستگیری یا کشته شدن او منجر شود، گذاشته است.

در هر صورت داستان ائتلاف قذافی با مصر و چند کشور هم پیمان مصر بود،

ولی داستان اصلی که باعث شد قذافی به طور کلی از خیلی کشورهای عربی،

طرز شود ماجرای گم شدن یا بهتر بگوییم ربوده شدن امام موسی صدر است!

مطمئنا خیلی از ما اسم ایشان را شنیدیم ولی احتمالا،

خیلی از شماها فکر می کردید که او لبنانی است چون رهبر شیعیان لبنان بود،

در صورتی که او ایرانی است و در قم به دنیا آمده است.

وقتی درسش را در دبیرستان تمام می کند به عنوان اولین روحانی دانشجو،

وارد دانشگاه تهران می شود و در رشته حقوق اقتصادی لیسانس می گیرد.

بعد در 31 سالگی به دعوت رهبران شیعه لبنان به آن کشور سفر می کند، و مابقی عمرش را بیشتر در لبنان می ماند و کم کم اسمش به عنوان رهبر شیعیان لبنان، شنیده می شود و نقش پررنگی در حوادث سیاسی ایران و لبنان و کشورهای منطقه داشته است.

امام موسی صدر چه شد؟

قذافی با امام موسی صدر اختلاف داشت. علت اختلاف هم یکی در خصوص اظهاراتی بود که قذافی در جمع خصوصی و در حضور صدر، در مورد شیعیان کرده بود و صدر هم که شیعه بود، پاسخش را داده بود و این گفت و گو به جنجال کشیده شده بود. به جز این هم قذافی از شیعیان لبنان انتظار داشت مبارزات خشن تری، نسبت به اسرائیل داشته باشند و صدر با سیاست های قذافی مخالف بود.

حتی یکبار وقتی امام موسی صدر از معمر قذافی انتقاد کرد، قذافی گفت: شاه قبلی لیبی بوده که قذافی را رهبر شیعیان لبنان کرده و صدر از اسرائیل دستور می گیرد. سال 1978 امام موسی صدر در آخرین مرحله از سفرش به کشورهای عربی، به دعوت قذافی به همراه دو نفر از دوستانش وارد لیبی می شود و در فرودگاه ترابلس، وزیر خارجه لیبی از او استقبال می کند و او را به یکی از سوئیت های، هتل الشاطی می برد و در ترابلس مستقرش می کند.

آنجا دیداری هم با قذافی می کند و طبق برنامه قبلی، قرار بود صدر در جشن های انقلاب لیبی هم شرکت کند، ولی دیگر هیچ خبری از امام موسی صدر نشد و دیگر هیچ کسی او را ندید. دولت قذافی گفت:

صدر و همراهانش با هواپیما شخصی به ایتالیا رفتند ولی کشور ایتالیا این موضوع را کاملا تکذیب کرد.

هرچقدر هم که به قذافی فشار آوردند که بگو چه بلایی سرش آوردی هیچ حرفی نزد که نزد. البته که تمام رهبران عربی از جمله یاسر عرفات و حسنی مبارک گفتند که، قذافی او را دستگیر کرده و با توجه به خصومتی که باهاش داشته، در زندان شکنجه اش می دهد و صدر تا چندسال بعد از دستگیری هم، در زندان های مخوف قذافی زندانی بوده است، که باز هم کسی نمی تواند تمام این اخبار را تایید یا تکذیب کند.

کتاب تاریخ بچه ها از زمان روی کار آمدن قذافی شروع می شد

با این تفاسیر حتی بعد از مرگ قذافی هم، مشخص نشد که چه بلایی سر صدر و همراهانش آمده اما انعکاس این ماجرا، در دنیای عرب باعث شد اکثر کشورهای عربی رابطه شان با قذافی شکرآب شود، و پروژه جمهوری متحده عربی که قذافی در سرش داشت با این اتفاق کاملا شکست خورد.

این در حالی بود که قذافی در کتاب جغرافیا دانش آموزها، مرزهای بین کشورهای عرب زبان را برداشته بود رویاهاش را با بچه ها به اشتراک می گذاشت. کتاب تاریخ از زمان روی کار آمدن قذافی شروع می شد. انگار لیبی قبل از معمر قذافی وجود نداشته است. او حتی بچه های مدرسه را مجبور می کرد کتاب خودش را از حفظ باشند. قذافی اعتقاد داشت که کتاب خودش یعنی کتاب سبز، حاصل سال ها مطالعه و تحقیقاتش هست و این کتاب، راهنمای مسیر بشریت به سوی استقلال است و می گفت: "کتاب سبز یک انجیل جدید است و من در کتابم تمام مسائل جهان را حل کرده ام".

کتاب سبز قذافی چگونه بود؟

ابتدا باید بگوییم که حجم این کتاب بسیار کم است، و نسخه فارسی کتاب در ایران تحت عنوان "کتاب سبز، مرگ سرخ" چاپ شده است. نصف این کتاب در مورد زندگی قذافی است و نصف دیگرش ترجمه کتاب سبزش است. یکبار یک خبرنگار زن ایتالیایی (اورینا فالاجی) با او مصاحبه می کرد، و سوال های مختلفی هم می پرسید اما معمر قذافی اصرار داشت، که چرا از کتاب سبزم از من سوال نمی پرسی؟

خانم خبرنگار پرسید چقدر برای این کتاب زمان گذاشتید؟ او جواب داد سال های سال روی تاریخ بشریت و جنگ های گذشته، فکر کردم و خیلی روی این کتاب کار کردم. خانم خبرنگار کتاب و گرفت دستش و یک نگاهی بهش کرد و گفت:

"ولی این کتاب شما از قوطی موج مصنوعی من هم کوچک تر است!"
خیلی ها معتقدند اسم این کتاب را به تقلید از مائو رهبر انقلاب کمونیستی چین گرفته است.

مائو اسم کتابش و گذاشته بود کتاب کوچک سرخ!
مهم ترین موضوع کتاب، در مورد وضع قوانین و شیوه حکومت بر مردم است.
اگر یادتان باشد قذافی ابتدا گفت قوانین کشور باید بر اساس قوانین شرع و اسلام باشد،
اما چندسال بعد از این تصمیمش پشیمان شد.

چرا؟ چون برخی از نظراتش بر خلاف قوانین اسلام بود.

مثلا در خصوص حق حاکمیت قذافی در کتاب می گوید:
هیچ کس حق ندارد مالک خانه ای باشد به غیر از خانه ای که در آن زندگی می کند.
در مورد زمین هم همینطور است.
قذافی می خواست تعادل را رعایت کند.
در مورد کشورداری هم می گفت:
دموکراسی یک قانون به درد نخور است که شبیه سیستم دیکتاتوری است و انتخابات هم نیرنگ است.

معمار قذافی در کتاب سبزش از چه چیزهایی می گوید؟

او می گفت با 51 درصد رای می توانید بر 100 درصد مردم حکومت کنید! پس 49 درصد بقیه چی؟
در مورد احزاب هم می گفت:
نمی شود که یک حزب هزار عضو داشته باشد و فقط یک نفر که رئیس حزب است بخواهد از طرفشان صحبت کند.
خلاصه همه این قوانین را کنار گذاشت و یک راهکار سردرگم ارائه داد،
که حتی خودش هم نتوانست در لیبی اجرایی کند.

او می گفت اصلا دولت و جمهوری نباید وجود داشته باشد و مردم باید،
تحت کمیته های عمومی خلق خودشان سرنوشت خودشان را رقم بزنند.
در خصوص دین هم در کتاب نوشته:

**حکومت مناسب آن است که هر ملتی باید یک دین داشته باشد.
چرا؟ چون ناهنجاری به وجود می آید پس بهتر است همه یک دین داشته باشند.**

قذافی در مورد ورزش و استادیوم رفتن هم در کتابش صحبت کرده و می گوید:
ورزش عمومی برای همه توده هاست و برای سلامتی هم خوب است.

اما هزاران نفری که ورزشگاه ها را پر می کنند آدم های احمقی هستند، که خودشان نتوانستند ورزشکار شوند پس می روند دیگران را تماشا می کنند. در مورد تئاتر و سینما هم همین نظریه را داشت.

اواخر دهه 70

الان زمانی است که قذافی به طور رسمی از تمام عناوین دولتی استعفا داده، و خودش هم اعلام کرده که من فقط رهبر انقاب و رئیس نیروهای مسلح هستم. البته ما می دانیم که استعفا فقط در ظاهر بوده، و تصمیم اول و آخر را در تمام موضوعات خودش می گرفته. قذافی فعالیت احزاب را متوقف کرده، مطبوعات کاملاً دست خودش، به روحانیون مذهبی اجازه حرف زدن نمی دهد، رابطه اش با دنیای عرب بهم خورده و رویاهای جامعه متحده عربی را باید برای همیشه فراموش کند، همه جا مقابل اسرائیل ایستاده، ثروت بسیار زیادی به دست آورده، مخالفانش را محو و نابود می کند و...

یک روز تصمیم می گیرد جامعه ترابلس را به روز و مدرن کند؛ اولین کاری که می کند دستور کشتن تمام شترهای ترابلس است. اتفاقی وحشتناک که بوی تعفن کل شهر را می گیرد. یک روز دیگر هم می گوید مردم باید با سنتشان زندگی کنند. بعدش هم ادعا می کند و می گوید لیبی تنها کشور جهان است، که مردمش می توانند مدعی شوند حاکمیت در دست خودشان است.

ادامه دارد...